

تیم ترجمه پیامد

مقدمه‌ای بر سیاست عملیات‌ها: کاوشی در سرمایه‌داری معاصر

ساندرو متزادرا و برت نیلسون



سرمایه‌داری معاصر دیگر تنها به کارخانه‌ها و بازارهای سنتی محدود نیست؛ این نظام اکنون در مقام یک کنشگر سیاسی مستقیم راهش را به درون خصوصی‌ترین ابعاد زندگی، جغرافیاها و زیرساخت‌های قدرت باز کرده است تا از هر جزیی از حیات بشر، از دانه‌های سویا در آمریکای لاتین و کلان‌داده‌ها گرفته تا جریان‌های نفت، گاز، تحریم‌ها و نیروی کار در خاورمیانه، ارزش استخراج کند. نظام انباشت امروز بیش از آن‌که به ساختارهای پایدار قلمرویی متکی باشد، از طریق ابزارهای انتزاعی مالی و شبکه‌های پیشرفته لجستیکی، فضا و جوامع را بر اساس منطق منحصربه‌فرد خود بازسازی می‌کند. کتاب *سیاست عملیات‌ها: کاوشی در سرمایه‌داری معاصر* نوشته ساندرو متزادرا و برت نیلسون که در سال ۲۰۱۹ از سوی انتشارات دانشگاه دوک منتشر شده، تلاش نظری عمیقی برای واکاوی این وضعیت جدید و عبور از جغرافیای دولت‌محور است. نویسندگان که پیش از این با پژوهش‌هایشان در حوزه مرزها و مهاجرت شناخته می‌شدند، «استخراج»، «لجستیک» و «سرمایه مالی» را مجموعه‌هایی متقاطع از عملیات‌ها و شیوه‌های عمل می‌دانند که هر یک چارچوبی برای تحلیل گسترده‌تر دگرگونی‌های میدان سیاست و سرمایه فراهم می‌کند و برخلاف فرضیه جهانی‌شدن همگن، عمداً ناهمگونی‌های ساختاری و سرمایه‌داری نژادی تولید می‌کند. متزادرا و نیلسون به جای برخورد با سرمایه‌داری به مثابه سیستمی که اصولاً از طریق بازار عمل می‌کند، نشان می‌دهند که این نظام چگونه از طریق عملیات‌های انضمامی کار می‌کند؛ عملیات‌هایی که استخراج، لجستیک، مالیه، امپراطوری و قدرت دولت را به یکدیگر متصل می‌سازند و سلطه را از طریق مرزها، زنجیره‌های تأمین، مالیه و شکل‌گیری دولت سازماندهی می‌کنند و نه صرفاً از طریق استثمار طبقاتی. متنی که در ادامه می‌خوانید، ترجمه مقدمه این کتاب است که پیرنگ نظری کل اثر را ترسیم می‌کند. نویسندگان این بخش را با روایتی ملموس از مواجهه با بذره‌های تراریخته شرکت مونسانتو آغاز می‌کنند تا استعاره کلیدی «فرود و کار سرمایه روی زمین» را بسط دهند. آنان نشان می‌دهند که چگونه جریان‌های انتزاعی سرمایه در برخورد با جغرافیاها، انضمامی، آرایش فضایی و ساختار دولت‌ها را دگرگون می‌سازند. این مقدمه در نهایت با دست گذاشتن بر روی تنش‌های میان «کار زنده» و «همکاری اجتماعی»، مساله بحرانی «گذار» را احیا کرده و با پیش کشیدن نظریه «قدرت دوگانه»، افقی نوین را برای تخیل یک سیاست ضدسرمایه‌داری عمومی‌تر و غیردولت‌محور پیش می‌کشد؛ سیاستی که هدفش تسخیر شرایط سازماندهی همکاری اجتماعی و در هم شکستن حاکمیت سرمایه در زمان حال است.

تصور کنید با اتوبوس در حال گذر از میان کشتزارهای آرژانتین هستید. ذهنتان خالی است، دارید کتابی می‌خوانید، بی‌آن‌که واقعاً بدانید چه می‌خوانید. از پنجره بیرون را نگاه می‌کنید و بیلورد عظیمی می‌بینید که روی آن با حروف درشت نوشته شده است: «[1]Intacta RR۲ Pro». زیر نام این محصول شعاری تبلیغاتی آمده: «Desafiar los limites en soja» (به چالش کشیدن مرزهای کشت سویا). به دوردست چشم می‌دوزید و فقط مزارع سبز دانه‌های سویا را می‌بینید که تا افق گسترده‌اند. جستجوی سریعی روی گوشی می‌کنید و می‌فهمید Intacta RR۲ Pro محصولی از شرکت مونسانتو است و بخشی از نسل جدید دانه‌های تراریخته این شرکت که امکان کشت آن «حتی مناطق حاشیه‌ای بیشتری را هم درنور دیده است» (Cáceres ۲۰۱۴). ناگهان حواستان پرت می‌شود. می‌پرسید اصلاً در این چشم‌انداز یک‌شکل و یکنواخت، حاشیه‌ای یعنی چه؟ باز هم می‌خوانید، می‌فهمید که صدالبته مناطقی حاشیه‌ای در کشتزارهای آرژانتین وجود دارند، همان‌طور که در سایر روستاهای آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان. باز هم جستجو می‌کنید و می‌خوانید و -اگر از قبل نمی‌دانستید- می‌بینید که کشت گسترده سویا که به لطف بذرهایی از قبیل همین Intacta RR۲ Pro میسر شده، اثراتی اخلاص‌گرانه و خشونت‌بار در آرایش فضایی و نیز اجتماعی داشته است و منجر به سلب مالکیت و اخراج دهقانان و در اغلب موارد،

جمعیت بومی منطقه شده است. قطعه‌ای از گروندریسه را به یاد می‌آورید که مارکس (۱۹۷۳، ۴۰۸) درباره‌ی گرایش سرمایه «به خلق بازار جهانی» سخن می‌گوید و این‌که سرمایه «هر محدودیتی» را به‌سان «مانعی» می‌بیند که باید بر آن چیره شد. همان‌طور که افکارتان ادامه دارد، به عملیات‌های گوناگون می‌اندیشید که پیش از آن‌که بازیگر سرمایه‌داری همچون مونسانتو بتواند در منطقه‌ای مثل کشتزارهای آرژانتینی دست به استخراج ارزش و پیش بردن فرآیند انباشت خود کند، تحققشان لازم است: دستکاری ژنتیکی، آزمایش، اکتشاف، تبلیغات، فروش، اتکا به پلیس یا قلچماق‌ها برای انجام کار کثیف اخراج و سلب مالکیت و کارهایی از این دست. به کار زنده‌ای می‌اندیشید که این عملیات‌ها بر آن متکی است و همزمان مخل آن است و شاید به این فکر کنید که باید بیشتر دغدغه‌ی آموختن درباره‌ی مقاومت مردمی علیه به‌کارگیری این عملیات‌ها داشته باشید. دست‌آخر، از خود می‌پرسید چگونه این سلسله‌ی عملیات‌ها با دگردیسی‌های بازار جهانی مرتبط است؟ مثلاً با ظهور چین در مقام قدرتی اقتصادی؟

این داستان پیش‌پاافتاده نقطه‌ی ورودی است به موضوع بحث ما در فصل‌های آتی. برای کارمان در اینجا، مفاهیم «عملیات» و «سیاست عملیات» اهمیتی حیاتی دارند. اما عملیات چیست؟ و آیا اصلاً عملیات‌ها سیاست دارند؟ اگر دارند، پیامد این سیاست بر تثبیت و تعمیق مداوم سرمایه‌داری در مقیاس‌ها و فضاها گوناگون چیست؟ و بر معماری سیاسی و نهادهای موجود امروز؟ و چه تاثیری بر مبارزاتی دارد که این

سیاست را به چالش می‌کشند و می‌خواهند همین فرآیندهای تثبیت و تعمیق سرمایه‌داری را وارونه کنند؟ این پرسش‌ها من جمله سوالات اصلی‌اند که ما در *سیاست عملیات* در پی پاسخ به آن‌هاییم، کتابی که به رتوریک رایج کلان‌داده‌ها و الگوریتم‌ها توجه دارد، رتوریکی که در پنج سال گذشته بر گفتمان‌ها و اعمال سرمایه‌دارانه چیرگی یافته است؛ هرچند توجه کتاب به هیچ‌وجه محدود به این مبحث نمی‌ماند. ما فهم خود از عملیات را فراتر از این حوزه می‌بریم تا گونه‌هایی گسترده از فرآیندهای تاریخی و معاصر را در بر گیرد و بنا داریم تا در ابعاد عملیاتی سرمایه و سرمایه‌داری تفحص کنیم، اهمیت سیاسی آن‌ها را مشخص کنیم و موضوعیت آن‌ها را در سیاستی بکاویم که می‌خواهد درون، علیه و فرای سرمایه عمل کند.

سیاست عملیات به بررسی این موضوع می‌پردازد که عملیات‌های مشخص سرمایه چگونه «روی زمین فرود می‌آیند و کار می‌کنند». هدف صرفاً تحلیل اثرات محلی یا گسترده‌تر این عملیات‌ها نیست، بلکه می‌خواهیم منشوری تحلیلی را به کار گیریم تا دریابیم چگونه درهم‌تنیدگی و گاه تعارض این عملیات‌ها با دیگر عملیات‌های سرمایه، جهان را از نو می‌سازد. این رویکرد را شیوه‌ای برای «کاوش» در سرمایه‌داری معاصر می‌دانیم که مستلزم بررسی و ردیابی تاریخ و گسترش کنونی عملیات‌های سرمایه است تا برخی از مهم‌ترین گرایش‌های شکل‌دهنده به فرآیندهای امروزی گذارها و طغیان‌های سرمایه‌داری را آشکار کنیم. این کتاب عامدانه چشم‌اندازی جهانی را به

کار می‌گیرد و با نمونه‌هایی از نقاط گوناگون جهان سروکار دارد و می‌کوشد بازتاب‌ها و پیوندهای میان آن‌ها را بکاود. کتاب بدین نحو پیوسته میان چشم‌اندازهای نظری و پژوهش‌های تجربی در رفت‌وآمد است. هرچند بحث ما متکی به تجارب پژوهشی خود ماست، اما متن را گزارشی از آن پژوهش‌ها نمی‌دانیم، بلکه صرفاً می‌گذاریم این تجارب محرکی برای پیشبرد پژوهشمان باشند و حتی فراتر از مواردی روند که در فصل‌های بعد به‌طور مستقیم درباره آن‌ها بحث خواهیم کرد. مطالعات موردی ما نیز بسیار فراتر از حدود این تجارب می‌روند و دربرگیرنده تحولاتی در لجستیک بنادر، استخراج مواد معدنی، داده‌کاوی و نفوذ سرمایه مالی در اقتصادهای “مردمی” و فرودست [۲] در جاهای مختلف جهان هستند. این پژوهش در هر یک از نمونه‌ها صرفاً بر عقلانیت‌ها و عملیات‌های نهفته سرمایه در کار متمرکز نیست، بلکه مبارزات و منازعاتی را نیز بررسی می‌کند که از تاثیر عمیق این منطقات در وضعیت‌های مادی و اجتماعی مشخص سر برمی‌آورند. دقیقاً در همین گلوگاه است که برخی از مهم‌ترین تنش‌ها میان جنبه‌های متکثرساز و همگن‌ساز سرمایه‌داری معاصر آشکار می‌شود. هدف تمرکز پژوهش‌های ما بر این گلوگاه، مطالعه‌ای تطبیقی درباره تجلیات گوناگون این تنش‌ها نیست، آن هم تجلیاتی که بر اساس تقسیمات جغرافیایی رایج نقشه جهان‌شناسایی شده باشند. در عوض، می‌کوشیم بازتاب‌ها و پیوندهای میان روندها و فرآیندهایی را بفهمیم و دنبال کنیم که از مرزهای متعدد، زمانمندی‌های متفاوت و مقیاس‌های مختلف عبور می‌کنند.

نقش آرایش‌های فضایی و مقیاسی در شکل‌گیری این تنوع ابداً منفعلانه نیست. از همین‌رو، لازم است معنای تصویری مفهومی را که پیش‌تر به کار بردیم و در فصل‌های آینده بارها به آن بازخواهیم گشت، دقیق‌تر روشن کنیم؛ یعنی تصویری که سرمایه را در حال «فرود و کار روی زمین» نشان می‌دهد. شاید این تصویر در ذهن متضمن ضربه‌ای صاعقه‌وار و پرومته‌وار باشد که می‌تواند واقعیت‌های فضایی و اجتماعی موجود را از میان ببرد و آرایشی برایشان ترتیب ببیند. ما بی‌تردید نمی‌خواهیم نیروی این دلالت اولیه گزاره را انکار کنیم. با این حال موشکافی دقیق‌تر در تصویر مد نظر ما، روشن می‌کند که هدف جلب توجه به کیفیات خود زمین نیز هست. باید تاکید کرد که واژه «زمین» را به معنایی به کار می‌بریم که هم مادی است و هم در سطحی عملیاتی بر ساخته می‌شود؛ سطحی که سرمایه بر آن مداخله می‌کند. به هر روی، زمین در اینجا صرفاً به معنای عوارض طبیعی یا قطعه‌ای از خاک نیست، بلکه به ویژگی‌های خاص شکل‌بندی‌های فضایی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی اشاره دارد؛ شکل‌بندی‌هایی که سرمایه ناگزیر است هنگام درگیر شدن با منظومه‌های درهم‌فشرده انسان و زمین با آن‌ها دست‌وپنجه نرم کند. باید کاملاً روشن باشد که ما این سطح عملیاتی را سطحی هموار و بی‌اصطکاک نمی‌دانیم، زیرا ثبات و حضور تنش‌ها، اصطکاک‌ها و تمایزها در امتداد مرزهای گسترش سرمایه، یکی از عناصر دائمی تحلیل ماست. ما فضا را در کلیت خود میدان کشمکش‌ها و تنش‌ها می‌دانیم، در حالی که شکل‌بندی‌های فضایی مستقر نیز رویاروی عملیات سرمایه

منفعل نیستند، همان‌گونه که آن عملیات‌های سرمایه هم غالباً اثری
 اخلاص‌گرایانه بر تولید فضا دارند. سرمایه در گذر از مکان‌ها، قلمروها و در
 مقیاس‌های مختلف عمل می‌کند و منطقی به کار می‌گیرد که در نهایت
 منطق سیاره‌ای است، اما مدام ناگزیر است با مقاومت‌ها، اصطکاک‌ها و
 انقطاع‌هایی کنار بیاید که مسیر گسترش مرزها و جغرافیاهایش را قطع
 می‌کنند.

منبع اصلی الهام کتاب *سیاست عملیات* در بدو امر بررسی درهم‌تنیدگی
 سه حوزه رایج فعالیت اقتصادی (و بی‌درنگ می‌افزاییم: فعالیت
 سیاسی) در جهان معاصر است: استخراج، لجستیک و سرمایه مالی.
 حتماً راحت‌تر است که این حوزه‌ها را سه “بخش” متمایز اقتصاد جهانی
 بدانیم. اما عمداً از این نام‌گذاری فاصله می‌گیریم یا دست‌کم آن را مورد
 تردید قرار می‌دهیم، زیرا نمی‌تواند توضیح بسنده‌ای دهد که این سه
 حوزه چگونه طی سال‌های اخیر، هم جهت‌گیری‌های مفهومی و هم
 چارچوب‌های تجربی تازه‌ای برای تحلیل سرمایه‌داری معاصر فراهم
 کرده‌اند. از همین روست که استخراج، لجستیک و سرمایه مالی را صرفاً
 بخش‌هایی اقتصادی نمی‌دانیم و نیز آن‌ها را الگوی پارادایمی تحلیل
 عملیات سرمایه‌داری تلقی نمی‌کنیم؛ همان کاری که برای مثال در
 مباحث آمریکای لاتین دربارهٔ استخراج‌گرایی معمولاً رخ می‌دهد (نک به
 Gago and Mezzadra ۲۰۱۷a; Mezzadra and Neilson ۲۰۱۷). در
 عوض این سه حوزه را مجموعه‌هایی متقاطع از عملیات‌ها و شیوه‌های
 عمل می‌دانیم که هر یک نقطهٔ ورود یا چارچوبی نسبی برای تحلیل

گسترده‌تر دگرگونی‌های میدان سیاست و سرمایه فراهم می‌کنند. حرکت در میان این حوزه‌های عملیاتی هم‌پوشان و متقابلاً درهم‌تنیده، به کتاب امکان می‌دهد تا چارچوبی نظری بسازد که می‌خواهد عقلانیت و منطق‌های متمایز سرمایه‌داری معاصر را آشکار کند. ما از برداشت تحت‌اللفظی استخراج به معنای غارت منابع طبیعی فاصله می‌گیریم و به تعریفی گسترده‌تر از این مفهوم می‌رسیم که به ما امکان می‌دهد نشان دهیم که بسیاری از مهم‌ترین و نیرومندترین عملیات‌های سرمایه در جهان امروز، کماکان بر شیوه‌های عمل مادی اکتشاف و استخراج تکیه دارند. این مطلب به نظر ما حتی در انتزاعی‌ترین حوزه‌های فعالیت سرمایه‌داری نیز صادق است، مثلاً در حوزه سرمایه مالی که عملیات‌هایش اغلب به کیفیتی تقریباً متافیزیکی نسبت داده می‌شود و بیشتر اوقات نیز به صورت منفک از دیگر عملیات‌ها تحلیل می‌شود. مفهوم استخراج هم در معنای گسترده‌اش، جایگاهی محوری در تلاش ما برای فهم منطق‌های سرمایه‌داری معاصر دارد و راهی به دست می‌دهد تا توضیح دهیم که عملیات‌های سرمایه چگونه با عوامل متعدد بیرونی خود تعامل می‌کنند و به آن‌ها متکی‌اند. چنین برداشتی از استخراج، زمینه‌ای نیز فراهم می‌آورد تا دگرگونی‌های دولت و چگونگی ترکیب‌بندی مبارزات جهانی را بررسی کنیم، به ویژه مبارزاتی که در پی جنبش اشغال وال‌استریت، خیزش‌های عربی و دیگر جنبش‌های مهم اعتراضی پدیدار شدند که در سال‌های آغازین دهه گذشته شعله‌ور شدند و ظاهراً نیز فروکش کردند.

اگرچه تعریف کامل و تبارشناسی مفهوم عملیات را در فصل دوم ارائه خواهیم کرد، جا دارد در همین جا اندکی بر این مفهوم درنگ کنیم، زیرا مبنای رویکرد ما به سرمایه و سرمایه‌داری همین مفهوم است. با وجود آن‌که ریشه‌شناسی این واژه به opus در زبان لاتین بازمی‌گردد و در حوزه‌هایی به غایت متنوع، از امور نظامی و ریاضیات گرفته تا فلسفه (در اینجا غالباً در پیوند با مقولهٔ صنع در برابر کار[۳])، مثلاً در متون هانا آرنست (۱۹۹۸) بسط یافته است و از همین‌رو اغلب چنان بدیهی تلقی می‌شود که گویی نیازی به تامل و بررسی جدی ندارد. برای مثال مباحث مربوط به اجتماع (Nancy ۱۹۹۱) و سیاست (Agamben ۲۰۱۴) بر پایهٔ مفهوم بی‌عملی[۴] پیش می‌روند، بی‌آن‌که خودِ عملیات و این‌که چه هست و چه می‌کند، مورد بررسی گیرد؛ حال آن‌که اگر بخواهیم بپرسیم بی‌عملی به چه معناست، لاجرم باید پاسخ به این پرسش را بدانیم. غالب اوقات، عملیات به ابزاری برای "سازماندهی فنی‌اقتصادی"[۵] (Nancy ۱۹۹۱, ۲۳) فروکاسته می‌شود؛ گویی چیزی جز رابطه‌ای ساده میان علت و معلول یا ورودی و خروجی نیست. چنین نظری غافل از کار خودِ عملیات است و تعاملات پیچیدهٔ زمان و فضا را که میان این لحظه‌های ظاهراً سادهٔ علت و معلول یا ورودی و خروجی رخ می‌دهد، به فرایندهایی خطی تقلیل می‌دهد. در نتیجه، دیگر مجالی برای فهم این مساله باقی نمی‌ماند که این تعاملات چگونه با آرایش‌های زمانی و مکانی بیرون از خود عملیات ارتباط دارند. برای مثال، اگر عملکرد یک الگوریتم مالی را صرفاً در این معنای محدود عملیات درک کنیم، احتمالاً

فقط سوالاتی درباره نقش آن در دینامیک‌های بازار خواهیم داشت و پیچیدگی کار فنی آن و نیز نقش و سهمش در دگرگونی‌های گسترده‌تر سرمایه‌داری را نادیده خواهیم گرفت.

در ارتباط با همین مثال اخیر، قابل توجه است که این برداشت محدود از عملیات، تنها ویژگی نظریه‌های فلسفی معطوف به مفاهیمی چون اجتماع و سیاست نیست، بلکه در ستایش‌های اخیر از تحلیل‌های پیش‌بینانه داده و الگوریتم‌های مبتنی بر سیستم‌های پردازش الکترونیکی اطلاعات نیز دیده می‌شود. به نظر ما عملیات هرگز صرفاً فنی نیست، بلکه عملکردش در عین حال که بابتی برای بحث درباره سرمایه‌داری معاصر می‌گشاید، امکان تحلیل درهم‌تنیدگی‌های تاریخی سیاست و سرمایه را نیز به دست می‌دهد؛ چنان‌که این امر در بررسی ما از تاریخ شرکت‌های صاحب امتیاز [۶] در فصل سوم آشکار خواهد شد. نکته اساسی آن است که عملیات را نه می‌توان با فعالیت بالفعل معادل گرفت و نه با بالقوگی آن؛ با این حال عملیات بستری مفهومی فراهم می‌آورد تا بتوان به این دو بُعد همزمان اندیشید و در نتیجه، امکان مفهومی و عملی نیرومندی برای واکاوی طرز کار سرمایه در اختیار ما می‌گذارد. هنگامی که چنین بستری فراهم شود، می‌توان پرسش‌هایی درباره نحوه تعامل سرمایه با انواع گوناگون نهادهای اجتماعی، حقوقی و سیاسی؛ تأثیرات آن بر محیط‌های طبیعی؛ و نیز امکان‌های سیاسی مبارزه با سرمایه و غلبه بر آن مطرح کرد.

این خوانش از عملیات‌های سرمایه، پیامدهای مهمی برای تلاش ما در این کتاب به منظور بازخوانی قالب‌بندی مجدد دو مفهوم مهم مارکسی، یعنی سرمایه کل (Gesamtkapital) و استثمار دارد. مارکس به ویژه در جلد‌های دوم و سوم سرمایه که دست آخر ناتمام باقی ماندند (و همین واقعیت خود باید انگیزه‌ای برای ادامه کار خلاقانه در نقد اقتصاد سیاسی باشد)، بارها از مفهوم Gesamtkapital و نیز gesellschaftliches Gesamtkapital [سرمایه اجتماعی کل] استفاده می‌کند. این مفهوم به مارکس امکان می‌دهد تا آرایش کلی و منطق حرکت سرمایه را دریابد. به دلایلی که در فصل دوم روشن خواهد شد، ما ترجیح می‌دهیم Gesamtkapital را به جای «سرمایه کل» [۷] که ترجمه رایج آن در زبان انگلیسی است، «سرمایه تجمیعی» [۸] ترجمه کنیم. هرچند مارکس هرگز نظریه‌ای تمام‌وکمال درباره سرمایه تجمیعی ارائه نکرد، بر این باوریم که شرح و بسط این مفهوم می‌تواند برای فهم شیوه‌های خاصی مفید باشد که سرمایه از طریق آن‌ها خود را به منزله یک کنشگر، و حتی یک کنشگر سیاسی - به مثابه تجمیعی از نیروها - قوام می‌بخشد.

بررسی روابط، تنش‌ها و تعارض‌های میان «سرمایه‌های منفرد» (که مارکس از آن‌ها با عنوان «اجزای» سرمایه تجمیعی نیز یاد می‌کند) همواره جایگاهی محوری در مباحث مارکسیستی داشته است؛ به ویژه در بحث‌های مربوط به دولت، اما همچنین در بحث درباره نسبت میان سرمایه و سرمایه‌داری. ما با عبور از این مباحث، می‌خواهیم نحوه

شکل‌گیری سیاسی و فضایی سرمایه‌داری جهانی معاصر را ترسیم کنیم؛ سرمایه‌داری‌ای که از نظر ما گرفتار گذاری پرتلاطم و مخاطره‌آمیز است؛ گذاری که آن را از آرایش تثبیت‌شده قلمرومندی و سرمایه‌داری فراتر می‌برد. مختصر آن‌که ما بر این باوریم که لحظه تاریخی بسیار مهم سرمایه‌داری ملی و صنعتی به پایان رسیده است. در آن زمان، میانجی‌گری دولت‌ملت (یعنی تلاش همواره متناقض آن برای نمایندگی سرمایه تجمیعی ملی که هیچ‌گاه کاملاً محقق نشد) نقشی اساسی داشت تا به تعبیر هانری لوفور (۲۰۰۹، ۲۲۶)، «جریان‌ها و ذخایر را از طریق تضمین هماهنگی آن‌ها» در درون بازار جهانی کنترل کند. در بزنگاه کنونی، عملیات‌های استخراجی و از آن جمله آنچه ما در نمونه‌های لجستیک و مالیه بررسی می‌کنیم، بر ترکیب سرمایه تجمیعی سلطه یافته‌اند و معمولاً سایر عملیات‌های سرمایه را تابع منطق‌های خود می‌سازند، از جمله این دیگر عملیات‌ها، عملیات‌های صنعتی‌اند که نه فقط همچنان وجود دارند، بلکه در حال گسترش در مقیاس جهانی نیز هستند. عملیات‌های استخراجی سرمایه ناگزیرند با دولت‌ملت‌ها کنار بیایند، هرچند دامنه فضایی و منطق عملکرد آن‌ها به هیچ‌وجه در مرزهای ملی محدود نمی‌شود.

در عین حال که بر اهمیت مفهوم سرمایه تجمیعی تأکید می‌کنیم، هرگز فراموش نخواهیم کرد (و چه بسا دلیل اصلی احتیاط ما در ترجمه Gesamtkapital به «سرمایه کل» همین باشد) که «سرمایه یک شیء نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی میان اشخاص است که اشیاء میانجی آن

هستند» (Marx ۱۹۷۷, ۹۳۲). اگر بخواهیم مقوله‌ای را وام بگیریم که مارکس به ویژه در گروندریسه بسط می‌دهد، باید بگوییم تحلیل دگرذیسی‌های کنونی این رابطه اجتماعی به معنای تحلیل ترکیب‌بندی اصلی‌ترین «دیگری» سرمایه، یعنی «کار زنده» [۹] نیز هست و این مطلب یکی از منازعات و اهداف اصلی کتاب *سیاست عملیات* است. ترسیم این دگرذیسی‌ها برای ما متضمن تحلیل دقیق چگونگی حک شدن این روندها در فضا و تولید آن فضا است؛ موضوعی که جغرافیای سرمایه‌داری معاصر را بسیار پیچیده‌تر از آن دوگانه‌هایی می‌سازد که عناوینی چون شمال جهانی و جنوب جهانی، یا مرکز و پیرامون ارائه می‌دهند. مضاف آن‌که تفحص ما در «مرزهای روبه‌گسترش سرمایه»، ما را به بازخوانی کتاب *انباشت سرمایه* (۱۹۱۳ [۲۰۰۳]) اثر رزا لوکزامبورگ و ارائه خوانشی نو از تأکید او بر نیاز ساختاری سرمایه به یک «بیرون» برای پیشبرد عملیات‌هایش وا می‌دارد.

وقتی این بیرون به لحاظ مفهومی در قالب اصطلاحاتی فراتر از معانی تحت‌اللفظی و ورای قلمروهای صرفاً جغرافیایی بازتعریف شود، یعنی همان کاری که در فصل دوم در پی انجامش هستیم، متمایز کردن مجموعه مشخصی از عملیات‌های سرمایه ممکن می‌شود؛ عملیات‌هایی که هدفشان گشودن و اشغال فضاها و زمانمندی‌های تازه برای ارزش‌افزایی [۱۰] و انباشت است. بدین‌سان به بحثی درباره رابطه سرمایه با بیرون‌های متعددش می‌پیوندیم که در سال‌های اخیر به ویژه پویا بوده است؛ بحثی که برای نمونه، جغرافی‌دانان مارکسیست نظیر دیوید

هاروی (۲۰۰۳)، منتقدان پسااستعماری اقتصاد سیاسی چون کالیان سانیا (۲۰۰۷) و فمینیست‌هایی مانند نانسی فریزر (۲۰۱۴) و جی. کی. گیبسون‌گراهام (۲۰۰۶) را مشغول به خود کرده است. اما آنچه رویکرد ما را در این بحث مهم متمایز می‌کند، تأکید بر ضرورت بازاندیشی در دومین مفهوم مارکسی است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم: استثمار. با بررسی تمایزات و البته روابط مهم میان استثمار از یک سو و سلب مالکیت، قدرت، سلطه و از خودبیگانگی از سوی دیگر، می‌کوشیم این مفهوم حیاتی را از آن خوانش "اقتصادگرایانه" نجات دهیم که برای مدتی طولانی بر مارکسیسم سیطره داشته است. همان‌طور که در فصل پنجم نشان می‌دهیم، نیاز به تأکید بر ماهیت سیاسی استثمار، زمانی آشکار می‌شود که این مفهوم به درون روابط مادی متراکمی پرتاب شود که تولید سوژگی را احاطه کرده‌اند. با مرئی شدن رابطه میان استثمار و سوژگی که مسائلی چون بدنمندی و نیز تمایز اجتماعی را هم پیش می‌کشد، امکان ثانویه قلمداد کردن مسائلی مثل نژاد و جنسیت در نسبت با نوعی تضاد اصلی میان کار و سرمایه، به راحتی رنگ می‌بازد. از همین روست که تاروپود مفهومی سیاست عملیات، با گفتگوهای فشرده با متفکران ضدنژادپرستی و فمینیست درهم‌تنیده است.

ما همچنان با تلاش (و ضرورت) نام نهادن بر سوژه‌ای که اصلی‌ترین "دیگری" سرمایه‌داری معاصر را شکل می‌دهد، دست به گریبانیم. آگاهیم که مفهوم استثمار نیازمند بسط مفهومی بیشتر و تفحص تجربی دقیق‌تری است تا بتواند پشتیبان چنین تلاشی باشد. کماکان

همانند نوشته‌های پیشین خود، بر ناهمگونی [۱۱] تأکید می‌کنیم و آن را ویژگی حیاتی ترکیب‌بندی کار زندهٔ معاصر می‌دانیم؛ ویژگی خاصی که در ناهمگونی مبارزاتی که علیه عملیات‌های سرمایه در مقیاس جهانی رخ می‌دهند نیز بازتاب می‌یابد. ناگزیریم تکرار کنیم و می‌کوشیم این گزاره را در فصل‌های بعدی اثبات کنیم که این ناهمگونی، همزمان هم منبع قدرت و هم آسیب‌پذیری است. ما هنوز نسبت به تلاش‌هایی که در پی شناسایی یک فیگور واحد به عنوان سوژهٔ استراتژیک در مبارزه علیه سرمایه‌داری هستند بدبینیم، خواه این فیگور “کارگر شناختی” باشد یا “جمعیت‌های مازاد”، طبقهٔ کارگر جدید در نقطه‌ای از “جنوب جهانی” باشد یا “پریکاریا”. در عین حال معتقدیم که مباحث مربوط به قرابت‌ها و تنش‌های میان مفاهیم طبقه و انبوه خلق [۱۲]، بارورترین زمین را برای تشخیص و تولید سوژهٔ سیاسی متناسب با این زمانه فراهم می‌آورد. پیشنهاد ما تداوم این مباحث و پژوهش‌های مرتبط با آن، درون میدان گشودهٔ تنشی است که باز هم با ارجاع به مارکس می‌توان آن را شکل‌یافته میان دو قطب “طبقهٔ کارگر” و “پرولتاریا” دانست (Balibar ۱۹۹۴، ۱۲۵-۴۹)، اولی به سوژهٔ مبارزه‌ای “اقتصادی” اشاره دارد که درونی سرمایه‌داری است و دومی به سوژه‌ای سیاسی نام می‌دهد که کنش‌ها و سازمان‌یابی‌اش، همین سیستم را نفی می‌کند و از آن فراتر می‌رود (Balibar ۱۹۹۴، ۱۲۸).

آنچه ما در این کتاب و در پیش‌زمینهٔ تحلیل خود از عملیات‌های استخراجی سرمایه‌داری معاصر بر آن تأکید می‌کنیم، این است که

همکاری اجتماعی [۱۳]، حتی در صورت "انتزاعی" آن و به ویژه تا جایی که به فرآیندهای مالی‌سازی مربوط می‌شود، در مقام یکی از اصلی‌ترین نیروهای مولدی ظاهر می‌شود که فرآیندهای ارزش‌افزایی و انباشت سرمایه را پیش می‌رانند. بنابراین مفهوم استثمار باید دوباره به نحوی صورتبندی شود که این بُعد اجتماعی و ضروری عملیات‌های سرمایه را در شمار آورد. ما به خصوص بر پایه تحلیل چندین مبارزه اجتماعی و سیاسی در فصل پنجم، می‌کوشیم نوری بر شکاف‌های عظیم و تنش‌ها و منازعات میان همکاری اجتماعی و کار زنده بتابانیم. با انجام این کار می‌خواهیم توجه خود را به سلسله‌مراتب‌های متعدد، گسست‌ها و موانعی معطوف کنیم که دست‌کم تسخیر سیاسی امکانات و شرایط سازماندهی همکاری اجتماعی را برای کار زنده دشوار می‌سازد (اگر بخواهیم از تعبیری استفاده کنیم که یادآور تعریف بسیار دقیق کمونیسم بر پایه چندین متن از مارکس است).

طرح مسأله ناهمسازی و تفاوت‌های میان همکاری اجتماعی و کار زنده، شیوه ما برای صورتبندی یک معمای سیاسی است؛ معمایی که شمار عظیمی از متفکران، فعالان و جنبش‌ها را در بسیاری از نقاط جهان به خود مشغول داشته است. در فصل‌های آتی، ما وارد چندین گفتگوی همدلانه و به ظن خود سازنده با این دست متفکران و فعالان می‌شویم. ما با لارنس گراسبرگ (۲۰۱۵، ۲۶۱) هم‌عقیده‌ایم که می‌نویسد «جناح چپ به اشکال جدیدی از همکاری و سازماندهی، گفتگو و عدم‌توافق و شیوه‌های نوینی از تعلق متقابل در مبارزات فکری، سیاسی و تحول‌آفرین

نیاز دارد». بخش‌های زیادی از این کتاب با روحیهٔ «همراهی ناهم‌رأی» [۱۴] نوشته شده است؛ تعبیری که گراسبرگ تبار آن را تا اقدامات گروه مطالعات زنان در مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام برای پیشبرد امور در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ پی می‌گیرد. ما می‌کوشیم استدلال‌های خود را روشن و ملموس کنیم و در همین حین، جستجوی مشترک برای دستیابی به سیاستی را تعمیق و شدت بخشیم که قادر باشد عملاً با عملیات‌های سرمایهٔ معاصر مواجه شود و چشم‌اندازهای تازه‌ای از آزادی و حیات را فراتر از حاکمیت سرمایه بگشاید.

برای نمونه ما در چندین نکتهٔ تحلیلی و مفهومی با کتاب *اخراج‌ها* (۲۰۱۴) اثر ساسکیا ساسن و به طور کلی‌تر، با رأی او در درک خصلت استخراجی سرمایهٔ مالی هم‌عقیده هستیم. در همین حال، بر پایهٔ مفهوم خودمان یعنی «شمول افتراقی» [۱۵] هم فاصله‌ای انتقادی از او را حفظ می‌کنیم، یعنی از شیوه‌ای که ساسن تحلیل خود را بر پایهٔ دوقطبی ادغام/اخراج بنا می‌کند. به همین ترتیب، ما از اثر مائوریتسیو لاتزاراتو (۲۰۱۲) دربارهٔ «انسان بدهکار» آموخته‌ایم و کلاً به اهمیت بدهی و بدهکاری در عملکرد سرمایه‌داری معاصر اذعان داریم. هرچند نسبت به نوعی مطلق‌انگاری منطق‌های بدهی محتاطیم، امری که اغلب منجر به کم‌اهمیت شمردن یا حتی انکار وزن مسألهٔ استثمار می‌شود. برای تلاش در جهت صورتبندی مجدد مفهوم استثمار که در واقع یکی از مخاطرات نظری و سیاسی اصلی کتاب *سیاست عملیات* است، ما همچنین تمایزی را که دیوید هاروی (۲۰۰۳) میان «انباشت از طریق سلب مالکیت» و «انباشت از طریق

استثمار“ برقرار می‌کند، مورد بازبینی انتقادی قرار می‌دهیم. این تمایز در بسیاری از مباحث و مبارزات کنونی، حتی فرای مقصود شخص هاروی، به مخدوش شدن مفهوم و واقعیت استثمار انجامیده است، مثال آن در بحث‌های آمریکای لاتین درباره “نواستخراج‌گرایی” [۱۶] است که در فصل چهارم تحلیل می‌کنیم، و نیز در مبارزات علیه اعیانی‌سازی [۱۷] در بسیاری از نقاط جهان.

ما در تلاش خود برای رویارویی با معمای سیاسی مربوط به روابط ناسازگار میان کار زنده و همکاری اجتماعی که اصولاً به معنای مشخص کردن خطوط کلی و مخاطرات این روابط و نشان دادن مسیرهای ممکن برای ادامه کار روی آن‌هاست، مباحث کنونی درباره پسا سرمایه‌داری (Mason ۲۰۱۵) از جمله تفاسیر فمینیستی (Gibson-Graham ۲۰۰۶) و شتاب‌گرایانه [۱۸] آن (Srnicek and Williams ۲۰۱۵) را نیز مد نظر قرار می‌دهیم. اگرچه ما این تلاش‌های نظری و تجارب انضمامی مرتبط با آن‌ها را مهم و امیدبخش می‌دانیم، اما در توصیفات و نظریه‌های حول “زندگی پس از سرمایه‌داری”، پرسشی در باب فقدان علاقه به مساله‌مندی مشخصی را مطرح می‌کنیم که در بحث‌های تاریخی مارکسیستی تحت عنوان “گذار” از آن یاد می‌شود. جستجو برای شیوه‌های غیر سرمایه‌دارانه سازماندهی زندگی، جامعه و اقتصاد، خواه بر پایه بررسی شبکه‌های اشتراکی استوار باشد یا بر پایه امکانات بالقوه تکنولوژی، نمی‌تواند از این پرسش طفره برود که چگونه باید با حکومت و فرمان سرمایه در زمان حال مواجه شد. بازخوانی دوباره مساله گذار برای

ما به معنای تکرار رویای نوعی وضعیت صلح‌جویانه یا بهشتی نیست که پس از سرنگونی یا افول سرمایه‌داری رخ می‌دهد؛ افولی که به نحوی ناگزیر یا مقدر تصور شده باشد. سیاستی کمونیستی امروز بایست فاصله‌ای رادیکال از این دست رویاهای هزاره‌باورانه و رستگاری آخرالزمانی بگیرد، رویاهایی که مدام و مکرر به کابوس بدل شده‌اند. همان‌طور که در ادامه این کتاب توضیح خواهیم داد، چنین سیاستی باید به صورت رادیکال با درس‌های تاریخ کنار بیاید. با تمامی این‌ها، مصمم هستیم در گشودن فضاهایی برای تخیل سیاسی افق‌های زندگی پس از سرمایه‌داری و در تقاطع میان اختراع دوباره آزادی و رادیکالیزه کردن برابری سهمی داشته باشیم. بر خلاف نظریه‌های پس‌سرمایه‌داری در این مورد، ما بر اهمیت “پس” از سرمایه‌داری تأکید می‌کنیم و می‌کوشیم آن را مساله‌مند سازیم و بپرسیم که تخیل اشکالی از سازماندهی که بتوانند با حاکمیت سرمایه مواجه شوند، با آن مذاکره کنند و احتمالاً آن را در هم شکنند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

پرسش‌های دیرین این‌جا بار دیگر در ردایی نو سر برمی‌آورند. بگذارید برخی از آن‌ها را فهرست کنیم. رابطه دموکراسی با سرمایه و سرمایه‌داری چیست؟ آیا دموکراسی آن‌گونه که گویا نظریه‌های پس‌امارکسیستی دموکراسی رادیکال از دهه ۱۹۸۰ به این سو پیشنهاد کرده‌اند، افق انحصاری امر سیاسی است؟ (برای تحلیلی درباره این نظر برای مثل نک. به Mitropoulos and Neilson ۲۰۰۶). تمایز میان اصلاح و انقلاب چه می‌شود؟ اشکال مهم سازماندهی از قبیل حزب و اتحادیه کارگری امروزه

چه شکل‌وشمایلی به خود می‌گیرند و چه نقش‌هایی می‌توانند همراه با جنبش‌های اجتماعی در یک سیاست ضدسرمایه‌داری عمومی‌تر ایفا کنند؟ جایگاه دولت در تلاش‌های عملی برای بسط سیاستی معطوف به رهایی و حتی آزادی چیست؟ از اسلاوی ژیزک (۲۰۱۳) گرفته تا جودی دین (۲۰۱۲)، کم نیستند متفکران سیاسی‌ای که اغلب با به‌کارگیری مفاهیم و اصطلاحات لکانی، بر ضرورت یک حزب پیشتاز جدید، به ویژه در پی «شکست» جنبش اشغال وال‌استریت در ایالات متحده تأکید می‌کنند (برای بحثی دربارهٔ این مطلب، نک. به مقالهٔ «حزبی که لازم داریم» (۲۰۱۶). ما مسألهٔ حزب را کنار نمی‌گذاریم که با یادآوری تعبیر دین (۲۰۱۲، ۲۴۵) به معنای سیاسی کردن «یک جزء» [۱۹] [از جامعه] است. اما نسبت به احیای ساده‌انگارانهٔ مدل‌های قدیمی حزب بسیار محتاطیم، احیایی که نه شکست‌های تاریخی حزب را در نظر می‌گیرد و نه ترکیب‌بندی سوژگانی جنبش‌ها و مبارزات معاصر را؛ موضوعی که برای نمونه نقطهٔ عزیمت اساسی لنین در چه باید کرد؟ ([۱۹۰۲] ۱۹۷۸) بود. به نظر ما مطلوب‌تر آن است که در دستاوردها و محدودیت‌های احزاب موجود در کشورهای تفحص کنیم که «چپ» توانسته است در آن‌ها دولت را در دست بگیرد (آنگونه که در چندین کشور آمریکای لاتین و برای دوره‌ای بسیار کوتاه در یونان رخ داد) یا دست‌کم به شکلی واقع‌گرایانه برای انجام چنین کاری تلاش کرده است (چنان که با ظهور حزب سیاسی پودموس در اسپانیا اتفاق افتاد). ما در فصل ششم و در پس‌زمینهٔ تحلیلی کلی‌تر از دگرگونی‌های دولت و حکومت در بزنگاه کنونی سرمایه‌داری جهانی و استخراجی این کار را انجام خواهیم داد. در این‌جا

همان چیزی را تکرار و اثبات می‌کنیم که سابقاً در مقاله‌ای نوشته بودیم: «دولت برای مواجهه با سرمایه‌داری معاصر به اندازه کافی قدرتمند نیست؛ به منظور بازگشایی چشم‌اندازی از دگرگونی رادیکال از لحاظ سیاسی، وجود چیزی دیگر، یعنی منبع دیگری از قدرت، مطلقاً ضروری است» (Mezzadra and Neilson ۲۰۱۴, ۷۸۷).

ما در پایان کتاب با بسط این گزاره، پیش‌درآمدی از یک نظریه "قدرت دوگانه" به دست می‌دهیم و آن را با تلاشی برای بسیج یک تخیل جغرافیایی انقلابی با هدف تولید و اشغال فضاهایی جدید فراتر از مرزهای دولت‌ملت ترکیب می‌کنیم. با انجام این کار می‌کوشیم همان چیزی را بسط دهیم که لوکزامبورگ زمانی "رئالیسم سیاسی انقلابی" می‌نامید. ما به جمع شماری از دیگر متفکران ملحق می‌شویم که در مواجهه با بحران نظریه‌های سنتی چپ‌گرایانه درباره اصلاح و انقلاب، تأملی دوباره حول نقطه اتصال میان قدرت دوگانه و گذار را آغاز کرده‌اند (مهم‌تر از همه ۳-۸، Jameson ۲۰۱۶; Hardt and Negri ۲۰۱۷). ما بر این ضرورت تأکید می‌کنیم که باید در بزنگاه‌هایی مشخص با دولت یا برخی از ساختارهای آن مذاکره کرد و حتی آن‌ها را "تسخیر" نمود؛ اما بر این واقعیت پای می‌فشاریم که آنچه بدان نیاز داریم، سیاستی است که دولت‌محور نباشد؛ سیاستی که قادر باشد با نئولیبرالیسم و عملیات‌های استخراجی سرمایه، آن‌گاه که به تاروپود مادی زندگی روزمره می‌زنند، مواجه شود. بدین‌سان وارد گفتگو با چندین تأویل از نئولیبرالیسم می‌شویم که بر ضرورت فرا رفتن از تعبیر رایج آن در قالب مجموعه‌ای از

نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی تأکید دارند؛ سیاست‌هایی که گویی صرفاً با “تسخیر دولت” می‌توان آن‌ها را ملغی کرد (برای مثال نک. به Dardot and Laval ۲۰۱۴; Gago ۲۰۱۷). وانگهی ما با قاطعیت ادعا می‌کنیم که بدیل نئولیبرالیسم نمی‌تواند نوعی بازگشت به یک “دولت رفاه” کم‌وبیش اسطوره‌ای باشد (همچنین نک. به Hall, Massey, and Rustin ۲۰۱۵, ۱۸-۱۹; Walker ۲۰۱۶a)، یعنی همان صورتی که ما شرایط، قوام مادی و محدودیت‌های آن را در فصل سوم واکاوی می‌کنیم.

نمی‌دانیم آیا جستجوی سیاسی ما می‌تواند در ظرف مفهوم دموکراسی گنجانده شود یا خیر؟ به رغم مباحث انتقادی پویا پیرامون “دموکراسی رادیکال” طی دو دهه گذشته و حتی بیشتر، در پی بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸، ما شاهد فرآیند تهی‌سازی و دستکاری دموکراسی نمایندگی و نیز ارتقای شکل‌ها و تکنیک‌های نوین و “پسادموکراتیک” (Crouch ۲۰۰۴) حکمرانی بوده‌ایم. در عین حال، دموکراسی قدرت بسیج‌کنندگی خود را حفظ کرده است، همان‌طور که برای مثال در شعار اصلی جنبش قدرتمند اشغال میدان‌ها در اسپانیا در سال ۲۰۱۱ روشن شد: *Democracia real, ya!* (دموکراسی واقعی، همین حالا!). دموکراسی چیزی نیست که بتوان صرفاً با نگاهی از منظر روشنفکری برج‌عاج‌نشین نادیده گرفت. مضاف آن‌که مباحثی چون بحث‌هایی که انتشار کتاب *دموکراسی متقابل* (۲۰۰۸) اثر پی‌یر روزانوالون [۲۰] برانگیخت، زمینه تکوین مفهوم “دموکراسی متنازع” [۲۱] شد (برای مثال نک. به Balibar ۲۰۱۶, ۱۸۶, ۲۰۶-۲۰۷). که اگر نظریه “قدرت دوگانه” را یک چارچوب سیاسی پایدار بدانیم،

مفهومی چالش‌برانگیز است. حتی کتاب *شورش‌ها* اثر آنتونیو نگری، که ما آن را نقطه عطفی در این زمینه می‌دانیم، با جمله‌ای کاملاً قاطع آغاز می‌شود: «سخن گفتن از قدرت تأسیس‌گر، سخن گفتن از دموکراسی است» (Negri ۱۹۹۹, ۱). بنابراین اگرچه امروز نمی‌توانیم به‌سادگی تشویشی را که نسبت به این مفهوم داریم از سر باز کنیم، اما با دموکراسی با احتیاط رفتار می‌کنیم. قابل‌ذکر است که تعریف قدیمی و تقریباً فراموش‌شده دموکراسی توسط ارسطو در کتاب *سیاست* که در آن به شکلی ساده و صریح آن را با حاکمیت فقرا برابر می‌داند، اخیراً توسط چندین متفکر احیا شده است که با ما در جستجوی سیاستی نو برای دگرگونی رادیکال هم‌رأی هستند (برای مثال نک. به Brown ۲۰۱۵, ۱۹; Dardot and Laval ۲۰۱۶; Varoufakis ۲۰۱۵). آن‌گاه که بر مادیت و حتی جزئی بودن و جانبداری [۲۲] دموکراسی (تا آن‌جا که به سوژه آن مربوط می‌شود) تأکید شود، پرسش دیرپای رابطه دموکراسی با کمونیسم می‌تواند تحت شرایطی کاملاً تازه از نو سر گرفته شود؛ هرچند که وضعیت امروز هم کم‌خطرتر از زمانی نیست که بحث درباره این مساله به شکلی خشونت‌بار و تراژیک قطع شد.

پیش از تشریح کارمان در تکتک فصل‌ها، چه بسا برای خوانندگان مفید باشد که شمه‌ای از نحوه ارتباط کتاب با کتاب پیشین ما، یعنی *مرز به‌سان روش*، یا *تکثیر کار* (Mezzadra and Neilson ۲۰۱۳a) به دست آورند. ما اثر حاضر را دنباله‌ای بر آن متن قبلی نمی‌دانیم. با وجود آمال و خواسته‌های متمایز *سیاست عملیات*، اما کماکان به استفاده از چندین

مفهوم بسط‌یافته در مرز به‌سان روش ادامه می‌دهیم؛ اگر بخواهیم تنها به دو نمونه مهم اشاره کنیم: از “مرزهای سرمایه” گرفته تا “تکثیر کار”. بحث و درگیری با سیاست مهاجرت و مخاطراتی نیز که سوژه‌ها در تقاطع با این سیاست تجربه می‌کنند، در فصل‌های آتی حاضر است، چرا که جنبش‌های مهاجرتی تا حد زیادی با عملیات‌های سرمایه تعامل دارند و به شکلی فزاینده، نقطه بحران حساسی در منازعات سیاسی امروز هستند. اما خوانندگانی که با این توقع به سراغ این کتاب می‌آیند که ما تحلیل مرزها و مهاجرت در کتاب مرز به‌سان روش را بسط دهیم یا پیچیده‌تر کنیم، احتمالاً ناامید خواهند شد. سیاست عملیات نقطه عزیمتی تازه را برمی‌گزیند، اگرچه در همان حال بر علاقه ما به تغییر شکل‌بندی‌های فضایی و زمانی سرمایه‌داری که در کتاب پیشین آغاز شده بود، صحنه می‌گذارد. تداوم‌های مهمی نیز میان این دو کتاب در رابطه با روش وجود دارد. هر دو اثر رویکردی عامدانه گسترده اتخاذ می‌کنند، نمونه‌ها و مطالعات موردی را از نقاط گوناگون در جهان بیرون می‌آورند و به شیوه‌ای مشابه، بحث درباره تجارب پژوهشی خودمان را با گزارش‌های مأخوذ از منابع دیگر ترکیب می‌نمایند. اگرچه گنجاندن واژه “روش” در عنوان کتاب مرز به‌سان روش، نشان‌دهنده تلاشی برای اتخاذ چشم‌انداز مرز به مثابه یک زاویه معرفتی [۲۳] بود و می‌توان مجموعه‌ای از مسائل مرتبط با تحلیل سرمایه‌داری معاصر را از همین زاویه بررسی کرد که فقط به مسائل مربوط به مرزها و مهاجرت منحصر نمی‌ماند. چیزی شبیه به همین را می‌توان درباره رویکرد ما به عملیات‌ها در این اثر نیز گفت. درک عملیات‌ها به عنوان لولایی حیاتی میان عملکردهای

سرمایه در شرایط مشخص فضایی و اجتماعی و مفصل‌بندی آن در چشم‌اندازهای وسیع‌تر و سیاره‌ای سرمایه‌داری، بدان معناست که تفحص‌های ما محدود به موارد خاصی نیست که در آن‌ها سرمایه «روی زمین فرود می‌آید و کار می‌کند»، بلکه دامنه‌ای از مسائل مرتبط را در بر می‌گیرد؛ از جمله نقش تاریخی سرمایه به منزله کنشگری سیاسی، رنج‌ها و لذت‌های مبارزات ضدسرمایه‌داری و نقش‌هایش در تغییر دولت. خلاصه‌ای که در ادامه از علایق ما در هر فصل می‌آید، ایده‌ای از این گستره دغدغه‌ها به دست می‌دهد.



فابیان توماسی پس از آنکه در نتیجه کار به عنوان سمپاش به پلی‌نوروپاتی سمی شدید مبتلا شد، به نمادی جهانی در مبارزه با مواد شیمیایی کشاورزی بدل گشت. او در سال ۲۰۱۸ درگذشت؛ اما سال‌های پایانی عمر خود را صرف مستندسازی فرسایش جسمانی ناشی از مواجهه مزمن با آفت‌کش‌ها کرد: استان انتره ریوس، آرژانتین. از مجموعه عکس «هزینه‌های انسانی سموم کشاورزی» اثر عکاس مستند آرژانتینی، پابلو ارنستو پیووانو.

فصل اول، پیش‌زمینه تحلیلی را فراهم می‌کند که در کتاب دنبال می‌شود. ما سناریوهایی را واکاوی می‌کنیم که پس از بحران مالی جهانی ۲۰۰۷-۲۰۰۸ پدید آمدند، دگردیسی‌ها و ناهمگونی‌های متعدد این بحران را پی می‌گیریم و تأکید می‌کنیم که این بحران چگونه شکل تازه‌ای به

نظام جهانی سرمایه‌داری داده است. ما به ویژه بر پرسش دیرپای رابطه میان سرمایه و تمایز درنگ می‌کنیم، بر درجات نوظهور ترکیب میان نئولیبرالیسم و ملی‌گرایی که بزنگاه جهانی کنونی را شکل می‌دهند و نیز بر وضعیت دگرگون‌شونده قلمرو در آرایش‌های اقتصادی، سیاسی و حقوقی معاصر. ما همچنین استدلال کلی خود را درباره ماهیت استخراجی عملیات‌های معاصر سرمایه آغاز می‌کنیم.

فصل دوم پرسش‌هایی حیاتی درباره "وحدت" سرمایه و شیوه‌هایی مطرح می‌کند که از طریق آن‌ها می‌توان سرمایه را یک کنشگر سیاسی دانست. برای مواجهه با این پرسش‌ها، ما خوانشی نو از مفهوم مارکسی سرمایه تجمیعی ارائه می‌دهیم و مفهوم خودمان، یعنی عملیات‌های سرمایه را بسط می‌دهیم. این مفهوم به ما اجازه می‌دهد تا از طریق بحث درباره "بیرون‌های متعدد سرمایه"، تفاوت میان سرمایه و سرمایه‌داری را بازبینی کنیم، موضوعی که در سال‌های اخیر توجه متفکرانی چند را به خود جلب کرده است. فصل را با تحلیلی از قدرت انتزاع در سرمایه‌داری معاصر به پایان می‌بریم، مطلبی که ما را به تلاشی کلی‌تر برای دادن قالبی نو به پرسش رابطه سرمایه با سیاست هدایت می‌کند.

فصل سوم، بحث ما را درباره رابطه سرمایه با سیاست، از طریق تفحص در پرسش دیرینه نقش دولت در رابطه با سرمایه ادامه می‌دهد. با آغاز از مروری کوتاه بر مباحث مارکسیستی درباره این موضوع، ما بر

موضوعیت استعمار و امپراطوری در تاریخ دولت مدرن تأکید می‌کنیم. همچنین پیشنهاد می‌کنیم که نیاز است از الگوی مبنای “وبری” فراتر رفت، مدلی که بسیاری از ادعاها درباره بحران و دگرگونی‌های دولت در زمان حال جهانی بر اساس آن ارزیابی می‌شوند. به همین منظور یک ضمیمه تاریخی درباره جغرافیاهای پراکنده دولت و امپراطوری به دست می‌دهیم و بر اهمیت شکل‌بندی‌هایی چون شرکت‌های صاحب‌امتیاز، کارخانه‌های استعماری [۲۴] و امتیازات انحصاری دست می‌گذاریم؛ شکل‌بندی‌هایی که با وجود دگردیسی‌های غریبشان، در امتزاج‌های کنونی سرمایه و دولت آشنا هستند. فصل با تلاشی برای بسط سنخ‌شناسی‌ای از صور دولت در نیمه دوم قرن بیستم ادامه می‌یابد که بر پایه تمایز میان دولت سوسیال‌دموکراتیک، دولت سوسیالیستی و آنچه ما دولت توسعه‌گرا می‌نامیم، استوار است. ما فصل را با مطالعه‌ای تبارشناختی در خاستگاه‌های نئولیبرالیسم و جهانی‌شدن از زاویه تحولات در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به پایان می‌رسانیم.

فصل چهارم، تحلیل ما است از استخراج، لجستیک و سرمایه مالی. در عین حال که بر اهمیت این “بخش‌ها” در بحران و توسعه سرمایه‌داری معاصر تأکید می‌کنیم، بر ضرورت تفحص دقیق در هم‌پوشانی‌های متعدد آن‌ها نیز پا می‌فشاریم. این فصل با برقرار کردن ارجاعات متقابل میان برخی از جدیدترین روندها در حوزه‌های استخراج، لجستیک و سرمایه مالی، بر آن است تا نوری بر مجموعه‌ای از اصول یا منطق‌ها بتابد که نقشی به غایت مهم در پیشبرد دینامیک‌های سرمایه‌داری

جهانی و ترکیب‌بندیِ کلِ سرمایه‌تجمیعی ایفا می‌کنند. فصل با پیشنهادِ گسترشِ مفهوم استخراج به پایان می‌رسد تا بتوان عملیات‌های معاصر سرمایه را فراتر از مرزهای “بخش‌بندی شده” استخراج، لجستیک و سرمایه‌مالی درک کرد.

فصل پنجم، روابط میان عملیات‌های استخراجی سرمایه (که در فصل پیشین بحث شد) و ویژگی‌های مبارزات اجتماعیِ نوظهور در نقاط گوناگون جهان را واکاوی می‌کند. می‌کوشیم چشم‌اندازهای متنوعی از مبارزه را ترسیم کنیم؛ از آمریکای لاتین تا اروپا، از هند تا آفریقای جنوبی، از ترکیه تا چین و از ایالات متحده تا نیجریه، تا بدین‌سان صحنه را برای بحثی مفهومی درباره‌ی آن چیزی آماده کنیم که به نظر ما مسأله‌ی نظری و سیاسیِ حیاتی امروز است: رابطه‌ی برسازنده و نیز تنش‌ها و شکاف‌های میان همکاری اجتماعی و کار زنده. در پی گرفتن این تحلیل، درباره‌ی مسائلی چون شکل‌بندی‌های جدید کار و زندگی بحث می‌کنیم که فراتر از بحرانِ کارِ مزدیِ “آزاد” به منزله‌ی یک رابطه‌ی استخدامیِ “استاندارد” نمایان می‌شوند؛ همچنین درباره‌ی وضعیت و مبارزات جمعیت‌های مازاد و اهمیت ماندگارِ آنچه موسوم به انباشت بدوی است، بحث خواهیم کرد. در همسویی با همین موضوع، به ویژه بر ضرورتِ دادن قالبی تازه به مفهوم استثمار هم تمرکز می‌کنیم.

فصل ششم، رشته‌های متعدد تحلیلی و نظریِ دنبال‌شده در کتاب را گرد هم می‌آورد و به بحث درباره‌ی برخی از پیامدهای سیاسی آن‌ها می‌پردازد.

ما با تغییر دادن زمینی که این دست مباحث معمولاً روی آن بنا می‌شوند، آورده‌ای به بحث جاری دربارهٔ بحران، دگرگونی‌ها و پایداری دولت در بستر جهانی‌شدن سرمایه‌داری اضافه می‌کنیم. با در نظر داشتن نقد خودمان به الگوی مبنای دولت در فصل سوم، مروری بر بحث‌های کنونی دربارهٔ حکومت‌مندی، حکمرانی، وضعیت‌های استثنایی و حاکمیت خواهیم داشت و نیز دربارهٔ تکرر برچسب‌ها، پیشوندها و صفاتی که به جانِ کارها برای توصیف چشم‌انداز جهانی دولت‌ها افتاده‌اند. در همین اثنا می‌کوشیم وظایف مهمی را درک کنیم که دولت‌ها در حال حاضر انجام می‌دهند و به موازات آن، محدودیت‌ها و فشارهایی را که عملیات‌های استخراجی سرمایه بر اقدامات آن‌ها وارد می‌کنند، به شکلی دقیق واکاوی نماییم. فصل با بحثی دربارهٔ نقش دولت در سیاستی معطوف به رهایی و آزادی به پایان می‌رسد و تجارب سیاسی اخیر را ارزیابی می‌کند؛ از همه چشم‌گیرتر دههٔ طولانی حکومت‌های “ترقی‌خواه” در آمریکای لاتین از اوایل دههٔ ۲۰۰۰ به این سو. به بیان موجز، نتیجه‌گیری ما این است که اگرچه دولت یا برخی از ساختارهای آن می‌توانند برای یک سیاست دگرگون‌ساز “تسخیر” شوند، اما چنین دولتی با این شکل‌وشمایل جدید هم به اندازهٔ کافی برای رویارویی با سرمایه‌داری معاصر قدرتمند نیست. منبع متفاوتی از قدرت ضروری است، و ما کتاب را با ترسیم طرحی کلی از سیاستی به پایان می‌بریم که دولت‌محور نیست، اما می‌تواند استقرار سیستمی از پادقوت‌های اجتماعی [۲۵] را با اقداماتی گسترده‌تر و فراملی برای تسخیر فضاها و سیاسی یا حتی خلق فضاها و جدید ترکیب کند. ناگفته

پیداست که بسط بیشتر این طرح نظری، تنها می‌تواند بخشی از تلاشی جمعی باشد؛ جایی که “سلاح نقد” ناگزیر است با “نقد با سلاح” دوشادوش هم پیش رود.^[۲۶]

[۱] سویای دوبار تراریخته شرکت مونسانتو، یعنی تراریخته‌ای که دارای دو تراژن یا بیشتر است و حامل ترکیبی از ساختارهای ژنی است که صفت تحمل به علف‌کش و مقاومت در برابر حشرات را به گیاه انتقال می‌دهند.

[۲] “popular” and subaltern economies”

[۳] Work Vs. Labor صنع اینجا معادل work است و به پیروی از تمایزی که هانا آرنت میان labor و work برقرار می‌کند، به فعالیت اشاره دارد که به آفرینش آثار و جهان ساخته انسان می‌انجامد. در مقابل، کار (labor) ناظر به فعالیت‌های ضروری برای بازتولید حیات است.

[۴] inoperativity مفهومی از جورجیو آگامبن که در کتاب همبودگی آینده به بی‌کاری ترجمه شده است و آگامبن در نسبت آن با سیاست تأمل می‌کند. آگامبن بی‌کاری را نه به معنای فقدان فعالیت، بلکه

به‌عنوان قابلیت برای رها شدن از غایت‌مندی و منطق بهره‌وری و فراهم ساختن امکانی برای تجربه متفاوتی از زندگی تصویر می‌کند.

[۵] techno-economical organization

[۶] Chartered Company شرکت‌هایی که بر اساس منشور رسمی دولت یا پادشاه، امتیازاتی شبه‌حاکمیتی دریافت می‌کردند، همچون کمپانی هند شرقی.

[۷] Total capital

[۸] Aggregate capital

[۹] Living labor

[۱۰] valorization

[۱۱] heterogeneity

[۱۲] Multitude

[۱۳] social cooperation

dissensual conviviality [۱۴]

[۱۵] differential inclusion مفهومی برای نقد دوگانه ساده شمول/ طرد. این مفهوم نشان می‌دهد که سرمایه‌داری معاصر افراد و گروه‌های اجتماعی را نه به‌طور یکسان، بلکه با درجات، حقوق، موقعیت‌ها و اشکال متفاوتی در مناسبات خود ادغام می‌کند. بنابراین مساله صرفاً “درون” یا “بیرون” بودن از سرمایه‌داری نیست، بلکه چگونگی و کیفیت شمول در آن است.

neo-extractivism [۱۶]

gentrification [۱۷]

[۱۸] Accelerationist اشاره به کتاب ابداع آینده: پساکسرمایه‌داری و جهانی بدون کار اثر نیک سرنچک و الکس ویلیامز که معتقدند نباید در برابر نیروهای تکنولوژی و مولد سرمایه‌داری صرفاً مقاومت کرد، بلکه باید آن‌ها را از سرمایه‌داری جدا کرد و حتی بیشتر توسعه داد تا امکان گذار به جامعه‌ای پساکسرمایه‌داری فراهم شود.

A part [۱۹]

[۲۰] Pierre Rosanvallon's Counter-Democracy (۲۰۰۸)

[۲۱] conflictual democracy

[۲۲] Partiality هم به معنای جانبداری و هم شاید اشاره به تعبیر جودی دین که حزب «یک جزء» [a part] جامعه است.

[۲۳] epistemic

[۲۴] colonial factories کارخانه‌های استعماری پایگاه‌های تجاری محصور و انبارهای کالا بودند که توسط تاجران اروپایی در سرزمین‌های مستعمراتی ایجاد می‌شدند و کارکردی شبه‌نظامی و اداری داشتند. شکل اولیه‌ای از مناطق آزاد تجاری که ارتباطی با کارخانه‌های مدرن تولید ندارد.

[۲۵] social counter-powers

[۲۶] اشاره به نقل‌قولی از مارکس در کتاب مقدمه‌ای بر نقد فلسفه حق هگل: «سلاح نقد به هر روی نمی‌تواند جای نقد سلاح را بگیرد، نیروی مادی باید با نیروی مادی برافتد، اما نظریه نیز به محض آن‌که توده‌ها را دریابد، بدل به نیرویی مادی می‌شود».